

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Scientific

علمی

نگارش و ترجمه از: محمد هارون خپل شعشی
لندن، ۲۰۱۰ میلادی
۱۱/۰۲/۱۱

مبانی حقوق افتراء و آزادی بیان

۷

افشای عمومی حقایق خصوصی

درین حالت، چنان که از عنوانش پیداست، واقعیت های خصوصی مربوط به زندگی شخص در معرض دسترسی و استفاده عمومی قرار می گیرد. البته، مهم نیست که اطلاعات افشاء شده درست بوده یا دروغ؛ ماندانتشار قروض معترض، عکس های طبیی اعضای خصوصی معترض، خصوصیات و جزئیات شرم آور عضلات وجود، رفتار عجب و غریب یک خانم و غیره مسایل محرم و خصوصی. درین همه موارد گرچه بر حریمیت زندگی خصوصی شخص (معترض) حمله روشن صورت گرفته، که بالآخر آن معترض حق دارد در محضر مقامات عدلی و قضائی به داد خواهی توسل جوید؛ اما با وجود آن هم باید این نوع تخطی ها از حقوق شخصی افراد را با موارد گوناگون افتراء علیه حیثیت و اعتبار اشخاص مغشوش نمود؛ چه در اصول و قواعد حاکم بر حقوق افتراء، به نحوی که در مباحث گذشته به مشاهده رسید، تحقق عنصر معنوی یا ارادی جرم (غرض یا سوء نیت) و عنصر مادی جرم (صدمه به شهرت و نیکنامی شخص در میان مردم) شرایط مهم و ضروری پنداشته می شود؛ در حالی که در افشای اسرار محرمانه ابعاد مختلف زندگی شخص، تحقق عنصر معنوی و عنصر مادی جرم ضروری تلقی نمی شود. بدین ترتیب، افتراءها در مقایسه با افشای عمومی واقعیت های خصوصی اشخاص، خصوصیت شدید و سنگین داشته؛ و مستلزم جبران خساره شدید تلقی می گردد (پروسر ۸۰۹-۱۰).

فقره اول ماده چهار صد و چهل و پنج قانون جزای افغانستان، از افشای اسراری سخن می راند، که شخص بر اساس صوابدید و صلاحیت و وظیفه ئی، مسلکی یا ارتباط و تخصص به خصوص در کاری، به آن دست می یابد. درین فقره، چنین تذکره به عمل آمده است:

« هر شخصی که به حکم و وظیفه، کسب، پیشه، صنعت، فن و یا به لحاظ طبیعت کار خود به یک سیری از اسرار علم حاصل نماید و آن را در غیر از حالات مصرحه قانون افشاء نماید؛ و یا آن را به منفعت خود یا منفعت شخص دیگر

استعمال کند، به حبس متوسطی که از دو سال بیشتر نباشد یا جزای نقدی که از بیست و چهار هزار افغانی تجاوز نکند، محکوم می گردد. »

چنان که از متن این فقره به طور ضمنی استنباط می گردد، حکم مندرج در آن متوجه اشخاصی است، که بر مبنای تخصصی و مسلکی به سری از اسرار عامه یا خصوصی دست یافته؛ و آن را بدون اجازه قانونی، به نفع خود یا نفع و ضرر شخص دیگری استعمال می نماید. فقره دوم این ماده از حالتی نام می برد، که صاحب نگهداری اسرار بنا بر اجازه قانونی یا اجازه اولیای امور، به افشای اسرار در باره جنایت یا جنحه ارتکاب یافته یا جلوگیری از ارتکاب آن، مبادرت می ورزد. در متن این فقره چنین می خوانیم :

« اگر صاحب مصلحت به افشای سِر اجازه داد و یا مقصود از افشای سِر اخبار از جنایت یا جنحه و یا منع ارتکاب آن باشد، مرتکب به جرم محکوم نمی گردد. » از متن این ماده به صراحت بر می آید، که افشای اسرار صرف تحت شرایط و احوالی صورت می گیرد، که از دید قانون یا مصلحت عمومی، امر قابل توجیه شمرده شود.

ماده چهار صد و چهل و ششم قانون جزای افغانستان ضمن دو فقره علیحده از طرق کسب اسرار مربوط به زندگی خصوصی افراد؛ و افشای غیرمجاز آن، بحث به عمل آورده است. طبق احکام این ماده، اشخاص آتی به حبس قصیر یا جزای نقدی که از دوازده هزار افغانی تجاوز نکند، محکوم می گردند:

۱- شخصی که به یکی از وسایل علنی، اخبار، تصاویر یا لوحه های را که به اسرار زندگانی فامیلی یا عایلی افراد ارتباط داشته باشد، افشاء نماید، گر چه حقیقت داشته باشد.

۲- شخصی که در تلیفون یا توسط مکتوب ارسالی به اسرار علم حاصل نماید، به قصد ضرر آن را افشاء نماید.

فرق انتقاد و افتراء با توجه به عناصر متشکله جرم

در نوشته هاوبرنامه های رسانه های همگانی گاهگاه به مواردی بر می خوریم، که تمایز انتقاد و افتراء در آن با قدری دشوار به نظر می رسد. باوجوداین مشابهت ظاهری، از نظر حقوقی تفاوت های زیادی میان انتقاد و افتراء وجود دارد، که ذیلاً به برخی جهات این التباسات و تفاوتها، اشاره مختصر می نمائیم.

چنان که در مباحث گذشته نیز تذکر به عمل آمد، آنچه به نام افتراء یابیهتان به معنای حقوقی کلمه مورد بحث قرار می گیرد، در واقع حمله ایست که بر شخصیت یک فرد وارد آمده؛ و به حیثیت و اعتبار او در میان مردم خدشه می رساند؛ به عباره دیگر برای به میان آمدن افتراء به معنای حقوقی کلمه باید پیش از همه وجود بیان شفاهی یا نوشته ای در میان باشد، که خصوصیت افتراء آمیز داشته باشد. ازین رو، کسی که بانشر بیان یا نوشته در یکی از رسانه های همگانی به تفرقه قومی، مذهبی، لسانی، سمتی و غیره اختلافات ملی دامن زده یا مردم را به عصیان و طغیان علیه حاکمیت دولت تحریک می نماید یا باعث بروز بحران صحت و سلامت درکشور گردیده، یا فساد اخلاقی را تشویق نموده یا موجب تشویق، تحریک و رهنمائی مردم در ارتکاب یا تشبث به ارتکاب جرایم یا امتناع از اجرای وجایب و مکلفیت های قانونی شان گردد، مرتکب افتراء شناخته نمی شود؛ زیرا هر یک از اعمال یاد شده با وصف خصوصیت جرمی آن با جرم/ شبه جرم افتراء تفاوت فراوان دارد. درینجا، چنان که ملاحظه می رسد، اثری از حمله و تعرض بر حیثیت و اعتبار شخص معین یا گروه مشخص و کوچکی به چشم نمی خورد؛ و بیانات منتشره در میان مردم یا رسانه های گروهی نیز ماهیت افتراء آمیز نداشته است. گذشته ازین، برای آن که از افتراء یا بهتان به معنای دقیق حقوقی آن بحثی به میان آمده بتواند، ناگزیر باید اراده مجرمانه یا سوء نیتی در ذهن مدعی علیه مطرح

باشد(عصر معنوی جرم). بدین معنا که مدعی علیه باید تحت نفوذ روحیه غرض و بدخواهی، اقدام به صدور بیانات یا انتشار نوشته های افتراء آمیز نموده باشد.

البته، تحقق عنصر غرض یاسوء نیت در ذهن مدعی علیه نیز به تنهایی خود شرط کافی برای ارتکاب جرم افتراء پنداشته نمی شود؛ چه ضروریست تا چنین اراده مجرمانه یاسوء نیت در ذهن مدعی علیه، از قوه به فعل در آید. یعنی بیان یا نوشته افتراء آمیزی شایع گردد، که به آبرو و اعتبار شخص معین در میان مردم عملاً صدمه بزند(عصر مادی جرم). از آن جا که افتراء مانند قتل، سرقت و برخی جرایم دیگر جنبه جهانشمول نداشته؛ وصف جرمی آن نظر به پندارها، رسوم، تعاملات و سیستم های حقوقی کشور ها، از هم فرق دارد. لذا برای آنکه از جرم یا خطای افتراء به معنای حقوقی آن حرف به میان آید، لازمست تا هر عمل دارای سوء نیت توسط قانون و مقرارتی، که هنگام ارتکاب آن نافذ بوده، به مثابه جرم یا خطا شناخته شده؛ و مستوجب مجازات یا مؤیدات معین تلقی گردد (عصر قانونی جرم). با توجه به این استدلال، کسی که بدون داشتن غرض یا سوء نیت دست به انتشار بیان یا نوشته ای می زند؛ یا این عمل او به نیکامی و حیثیت شخص معینی هیچ گونه صدمه نمی رساند؛ یا بیان و نوشته مورد نظرش هنگام ارتکاب، توسط قانون نافذی به عنوان جرم یا خطا پیشبینی نشده باشد، اصولاً (البته استثنایهای معدودی در زمینه وجود دارد، که بعداً مورد بحث و مذاقه قرار خواهد گرفت) افتراء تلقی نمی شود؛ حال آنکه در نشرات و برنامه های انتقادی، چه تحریری چه شفاهی، صرف به کاستی ها و کمبود ها در کار و فعالیت یک شخص، اکثراً یکی از مسؤولین خدمات عامه یا مؤسسات عامه و خصوصی، توجه مبذول می گردد.

اگر روح اصلاح و انتقاد در جامعه با سرکوب و اختناق مواجه گردد، آنگاه حق آزادی اندیشه و سخن، که از بنیادی ترین و مهمترین حقوق انسانیت، نیز به بدترین وجه آن پامال شده؛ جامعه را به سوی استبداد، خودکامگی و انحطاط خواهد کشانید. بنابراین، انتقاد از فساد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی مسؤولین امور در یک جامعه، هر چند تندوبی رحمانه، هیچگاه افتراء یا تهمت پنداشته نمی شود. در بیانات و نوشته های انتقادی، هدف اصلی انتقاد کننده همواره انتباه و اصلاح جامعه بوده است. ازین جهت، عنصر غرض یا بدخواهی در آن به مشاهده نمی رسد؛ درحالی که درمسأله افتراء انتباه یا اصلاح عامه اساساً مطمح نظر نبوده است. به عکس انتقاد کننده، مرام و انگیزه اصلی افتراء کننده اکثراً منافع و غرایض شخصی، گروهی، حزبی، سیاسی و ایدئولوژیکی به شمار می آید(البته، موارد و حالات استثنائی، که شخص به خاطر حراست از منافع عامه، دست به نوعی از افتراء می زند، با مفهوم عام و کلی آن فرق دارد).

شاید نشرات و برنامه های انتقادی نیز مانند تعدادی از افتراءها، در پاره ای از حالات، به حیثیت و یا صدمه به (actus reus) اعتبار اشخاص آسیب رساند؛ چه در هر دو مورد می توان از عنصر مادی جرم حیثیت و وقار شخص صحبت به عمل آورد؛ اما بنا بر عدم موجودیت عنصر روانی جرم یا سوء نیت و غرض دربیانات و نشرات انتقادی نمی توان از ارتکاب جرم افتراء، به معنای حقوقی آن سخن راند.(mens rea).

از لحاظ عنصر قانونی، انتقاد از مفاسد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی در جامعه، نه تنها جرم پنداشته نشده، بلکه نظر به خصوصیت انتباهی و اصلاحی آن، همواره مورد حمایت افکار عامه و قوانین ذیربط کشورها قرار داشته است. چنان که قانون رسانه های همگانی در فقره اول ماده ششم و احکام مندرج ماده دوم این قانون از حمایت قانونی ژورنالیستان در اجرای فعالیت های مسلکی شان به منظور نشر گزارش ها و نظریات انتقادی، بحث به عمل آورده است. خلاف انتقاد، تعرض بر حیثیت و اعتبار اشخاص یا مطابق به ترمینالوژی حقوقی آن افتراء، همیشه

در قوانین افتراء، قوانین رسانه های همگانی، قوانین جزاء یا قوانین ذيربط ديگرى، به حيث جرم يا شبه جرم تلقى شده؛ اشخاص معترض به آن مى توانند مرتكبين چنين اعمال غير مجاز را به محكمه كشاننده؛ براى اعاده حيثيت و جبران خساره ناشى از آن، اقامه دعوانمايند.

چگونگی مسأله افتراء در رابطه به مسؤوليت مطلق يا مسؤوليت جدى

در كلية سيستم هاى حقوقى به شمول كامن لا فرض عمومى براينست، كه براى اثبات تقصير در يك جرم بايد اقدام گردد؛ چه بدون اثبات روحية (mens rea) پيش از همه به اثبات عنصر معنوى يا عنصر ارادى جرم مجرمانه نمى توان از وصف جرمى و مجازات پيشبيني شده براى عمل ارتكابى، سخن به عمل آورد. با آن هم به ديده شك و ترديد مينگرند؛ (Common Law) اين اصل پذيرفته شده حقوقى رادسيستم حقوق تعاملى زيرا درين سيستم آزار عامه و افتراءى جنائى از زمره جرايم واجد مسؤوليت مطلق يا مسؤوليت جدى به حساب مى آيد، كه موجوديت عنصر معنوى يا ارادى در آن ضرورى پنداشته نمى شود. افتراءى كفرآمیز نیز درسيستم كامن لا از زمره جرايم بامسؤوليت جدى، به شمار مى رود (الن ۱۰۵).

در قضايای مربوط به اذيت عامه و افتراءى جنائى تا حال بيان روشنى مبنى بر ضرورت عدم موجوديت چنين عنصر به چشم نمى خورد؛ چه طبق قاعده عمومى بايدپيش از همه اراده اى در ميان باشندتا از نشركلماتى صحبت كرد، كه باعث هتك حرمت شخصى قرار گيرد. اين مسأله نیز روشن نيست، كه به اراده شخص ديگرى مبنى برتمايل اوجهت استعمال الفاظ و كلمات افتراء آمیز به منظور لطمه زدن به شهرت و اعتبار شخص، ضرورتى وجود دارد يا خير؟ (الن ۱۰۵)

در جرايم واجد مسؤوليت مطلق يا مسؤوليت جدى، چنان كه ديده مى شود، از عنصر معنوى جرم يا اراده مجرمانه نزد مجرم و مسأله چنين خبرى از عواقب عمل مجرمانه، بحث به عمل نمى آيد؛ مانند نقض قوانين ترافيك جاده، تخطى از مقررات حفظ الصحه مواد خوراكي، بى اعتنائى به قواعد جلوگرى از كثافت وغيره. بدین ترتیب، محاكم حقوق تعاملى بدون توجه به موجوديت اراده مجرمانه در افراد، برخى اعمال مؤجدخترات اجتماعى را وصف جرايم داراى مسؤوليت جدى داده؛ مستوجب مجازات مى دانند (بال و ديگران ۶۶۸).

پروفيسر سميت وسر هوگن در اثر مشهورش موسوم به «حقوق جزاء» در رابطه به عنصر معنوى افتراء چنين نگاهشته اند:

«مدعى عليه بايد قصد داشته تا كلماتى را نشر نمايد، كه حايض خصوصيت افتراء آمیز باشد. به باور اين دو مؤلف اين امر به تنهائى خودكافى نيست تا استدلال شود، كه بيانات افتراء آمیز در واقع شامل كتاب يا نوشته اى بوده، كه مدعى عليه عمدأ به نشر و پخش آن توسل جسته است. البته اين مسأله روشن نيست، كه براى ارتكاب چنين جرايمى به عنصر معنوى ديگرى هم نياز وجود دارد يا خير؟ برخى ها اين گونه جرايم را در زمره قضايای بامسؤوليت مطلق يا مسؤوليت جدى قرار داده اند؛ اما نظر پذيرفته شده در همچو موارد اينست، كه مدعى عليه بايد حداقل از موجوديت يا احتمال موجوديت واقعيته آگاهى داشته باشد، كه بيان منتشره را خصلت افتراء آمیز مى بخشد (سميت و هوگن ۷۳۷).

تاثیر آگاهی شخص ثالث بر ماهیت بیانات افتراء آمیز

هرگاه کسی، دیگری را متهم به ارتکاب خیانت یا سایر اعمال ناروا و ناپسندیده نموده؛ ولی این اتهام را بدون آگاهی دیگران روبروی او به کار می‌بندد، در آن صورت متهم نمی‌تواند اتهام‌کننده را تحت عنوان افتراء به محاکمه کشانده؛ وادار به پرداخت جبران خساره نماید؛ چه درین حال، چنان‌که به ملاحظه می‌رسد، حمله بر حیثیت و تمامیت شخص مورد اتهام، به دیگران سرایت نموده است؛ و تا وقتی که افتراء وارد به اشخاص ثالثی انتقال نه یافته، اساساً نمی‌توان از صدمه به حیثیت و اعتبار وی نزد مردم درست اندیش و نیک کردار جامعه حرف زد؛ اما زمانی که اتهام‌کننده آوازش طوری را بلند ساخته، که به علاوه شخص مورد اتهام، فرد دیگری نیز قادر به شنیدن آن گردد، آنگاه معترض حق خواهد داشت تا علیه افتراء‌کننده در پیشگاه محکمه به اقامه دعواتوسل ورزد؛ زیرا صدای بلند به انتشار و اشاعه اتهام وارد انجامیده؛ سبب می‌گردد تا به حیثیت و نیکنامی شخص در میان مردم صدمه برسد.

با توجه به این واقعیت، استناد به این که گویا اتهام‌کننده قصد نداشته تا بیان افتراء آمیزش، به شخص سومی نیز سرایت نماید، خواهی نخواهی موجب تبرئه او نخواهد شد؛ مثلاً هرگاه کسی نامه ای را عنوانی کس دیگری می‌فرستد، که در برگیرنده مواد افتراء آمیز بوده؛ ولی قبل از رسیدن به مرسل الیه توسط شخص دیگری فرضاً منشی یا رئیس دفترش باز می‌گردد، درین صورت شخص مورد اتهام در نامه فرستاده شده یا گیرنده نامه قادر خواهد بود تا علیه فرستنده نامه، به مقامات عدلی و قضائی عارض شده، خواستار اعاده حیثیت و پرداخت جبران خساره وارد گردد؛ گرچه نامه به نام شخص معینی فرستاده شده باشد؛ زیرا در همچو موارد همیشه امکان باز شدن نا آگاهانه و بالنتیجه خواندن آن توسط شخص سومی و بالاخره انتشار مواد افتراء آمیز آن در میان مردم، وجود خواهد داشت .

درینجا، چنان‌که ملاحظه می‌شود، نبودن عنصر معنوی یا سوءنیت و غرض به مفهوم عام و مروج آن، نتیجه به میان آمده را تغییر نمی‌دهد. به مجردی که محتویات نامه افتراء آمیز در میان همکاران، همتران، همسایگان و سایر متعلقان شخص مورد اتهام فاش گردیده؛ موجبات کسر شأن و آبرو ریزی وی را به میان آورده؛ عنصر مادی جرم تحقق یافته تلقی شده و افتراء به معنای حقوقی کلمه نیز به وجود می‌آید، که بر مبنای آن معترض حق خواهد داشت تا در پیشگاه محکمه اقامه دعوا نماید.

درچه مواردی ضرورت اثبات خساره واقعی، وجود ندارد؟

مطابق به اصل پذیرفته شده حقوق افتراء، افراد شاکی در برابر افتراءها، زمانی مستحق جبران خساره پنداشته می‌شوند، که بتوانند افتراء علیه نام و شهرتش را به اثبات رسانند. البته، برای اثبات افتراء وارد علیه حیثیت و اعتبارشان، ثبوت این مسأله ضروری نیست، که در اثر افتراء نسبت داده شده، خساره واقعی مانند خساره مالی را نیز متحمل شده اند یا خیر؟ این اصل به علاوه افتراء تحریری و مستند، که همه حقوقدانان در مورد آن موافقت کامل داشته، در خصوص افتراء شفاهی و اشاری نیز قابل اجراء است؛ مشروط بر اینکه بیان افتراء آمیز موجب از بین رفتن حیثیت و اعتبار شخص در وظیفه محوله اش گردیده باشد؛ به عنوان مثال به همکاران و هم مسلکانش تلقین گردیده، که گویا فلانی مرتکب جرمی شده یا فلان خانم، نه مرد، مرتکب عمل غیر اخلاقی شده و یا فلان شخص مبتلا به بیماری ساری (به خصوص بیماری مقاربتی) گردیده است. چنانچه پای انواع دیگری از افتراءهای شفاهی

یا اشاری در میان بوده، در آن صورت معترض برای تلافی حیثیت و اعتبار بریاد رفته اش، مکلف به اثبات خساره واقعی در پیشگاه محکمه خواهد (بال و دیگران ۴۱۸).

مسأله نیابت در قضایای مربوط به افتراء

طبق قاعده عمومی حقوق افتراء، کارفرما یا مالک، مسؤول افترائی پنداشته می شود، که توسط کارمند یا مستخدم زیردستش، حین اجرای ملازمت، به دست نشر سپرده شده باشد. شاید اندیشه مسؤولیت نیابتی یا مسؤولیت قائم مقام درکامن لا نیز بر مبنای همین قاعده، به صاحبان امتیاز روزنامه ها و مؤسسات نشراتی دیگری گسترش یافته، که مطابق به آن صاحبان امتیاز همچو ادارات، مسؤول هر آنچه توسط نوکر یا خدمتگذارش نشر گردیده، تلقی می گردند؛ مگر آنکه ثابت سازند، که بیان افتراء آمیز بدون دستور، رضایت و آگاهی آنان انتشار یافته؛ و نشریه مورد اتهام نسبت عدم توجه یا دقت لازم در کار آنان، به طبع نرسیده است. بدین ترتیب، می توان نتیجه گرفت، که هرکس علی القاعده در حدود نفوذ و اختیارش، مسؤول اعمال افتراء آمیزی شناخته می شود، که از نوکر یا خدمتگذار زیردستش سر می زند؛ مگر آنکه نصوص قوانین خلاف آن حکم نموده باشد (سمیت و هوگن ۷۳۷).

چه کسی را می توان آماج بیانات افتراء آمیز قرار داد؟

هر شخص زنده می تواند، آماج بیانات و نوشته های افتراء قرار گیرد؛ اما صلاحیت و اختیار اقامه دعوی مدنی صرف در دست معترضی می باشد، که بر شهرت و حیثیت اش، مستقیماً حمله صورت گرفته است. بنابراین، شخص دیگری غیر از متضرر یا معترض، اصولاً نمی تواند به عنوان نایب یا قائم مقام نسبت حمله بر حیثیت و اعتبار دیگران، اقامه دعوا کند. معذاً، این امر دور از امکان نیست، که دو یا چند شخص در چنان ارتباط حقوقی باهم قرار داشته، که هتک حرمت و بدنایمی یکی بر شهرت و اعتبار آن دیگری نیز سایه افکند؛ مثلاً وقتی گفته شود، که مادر فلان شخص بدون نکاح یا ازدواج با پدرش زندگی می نموده است. در همچو موارد، اتهام اصلی متوجه مادر معترض بوده نه شخص خودش یا برادران و خواهران او؛ ولی معترض یا برادر و خواهرش نیز بنابر ارتباط نزدیک خویشاوندی و حقوقی با شخص مورد اتهام (مادر) حق اقامه دعوا را خواهد داشت؛ چه حمله بر حیثیت و اعتبار مادرش، خواهی نخواهی حمله بر شهرت و نیکنامی آنان نیز به حساب می آید. ازین رو، به منظور تلافی خسارات وارده بر شهرت و اعتبارشان در میان مردم، حق دارند در پیشگاه محکمه به اقامه دعوا متوسل گردند. علاوه برین، چنان که می دانیم، طبق قاعده عمومی نمی توان به موجب بدنایمی و هتک حرمت متوفا اقامه دعوا کرد؛ لیکن اگر چنین بدنایمی و بی آبی بر شهرت و اعتبار کسانی نیز سایه افکند، که هنوز در قید حیات اند؛ و رابطه نزدیک خویشی با شخص متوفا داشته، در آن صورت بازماندگان نیز به خاطر اعاده حیثیت و جبران خسارات وارده، حق اقامه دعوا خواهند داشت. قوانین برخی از ایالات متحده امریکا، افتراء مرده را نیز وصف جرمی بخشیده؛ اما قصد از این کار محض به عنوان حراست از منافع عامه و یادبود شخص متوفا، تفسیر شده است. لذا به بازماندگان متوفا حق اقامه دعوی مدنی، اعطاء نمی کنند (پروسر ۷۴۵ - ۴۶).

برخی از صاحب نظران حقوق افتراء استدلال کرده اند، از آن جا که مرده ها از دید قانون، فراتر از ضرر و آسیب قرار دارند، بناءً دوستان و خویشاوندان آنان حق نخواهند داشت تا به خاطر افتراء های عنوان شده علیه متوفا و جبران خساره ناشی از آن، نیابتاً اقامه دعوا نمایند (بال و دیگران ۴۱۷ - ۱۸).

شرکت ها به مفهوم شخصی یا حقیقی آن دارای شهرت و اعتبار شناخته نمی شود. از همین جهت به وسیله کلماتی نظیر نسبت دادن بی عفتی و غیره، که تنها شهرت و اعتبار شخصی افراد حقیقی را مصدوم ساخته، مورد بدنامی و هتک حرمت قرار نمی گیرد؛ اما شرکت ها در پیشبرد کار و بار به خصوص خویش، چه تجارتي، چه اجتماعي، چه خیرخواهانه و غیره، حایز پرستیژ و مقام تلقی می شود. به همین ملحوظ، کلمات و لهجه ای که بر صداقت، اعتبار، موثریت و سایر خصوصیات و وظیفه ئی آنها اثر سوء و اهانت آمیز انداخته، می تواند در پیشگاه محکمه مورد اعتراض قرار گیرد. مسأله شراکت در شرکت ها، انجمن ها و اتحادیه ها نیز به همین منوالست. سازمانهای غیرانتفاعی، که به منظور اهداف بشرخواهانه و خیریه تأسیس گردیده؛ و بر اعانه ها و حمایت مالی افراد اتکاء داشته، نیز می توانند توسط وسایل گوناگون، در معرض حملات بدنام کننده قرار گیرد؛ و بدین وسیله از کمک ها و سهمگیری های مردم در پیشبرد فعالیت های آن کاسته شود.

بالاخره، یک سازمان اصولاً به وسیله کلمات و بیاناتی بی اعتبار نمی گردد، که علیه متصدیان، سهامداران و کارمندان به کار می رود؛ و نه عکس آن از اثر کلمات و بیاناتی به حیثیت و شهرت چنین اشخاص حقیقی نقصان وارد می شود، که علیه سازمانها و شخصیت های حقوقی وابسته به آن استعمال گردیده است؛ مگر آنکه چنین کلمات و بیانات در پرتو ارتباط متقابل اشخاص حُکمی و حقیقی، به نحوی استعمال گردیده باشد، که در عمل شهرت و اعتبار هر دوی آنها را جریحه دار سازد. در چنین موارد، حمله بر شهرت و اعتبار یکی متضمن حمله بر شهرت و حیثیت آن دیگری، پنداشته خواهد شد (پروسر ۷۴۵ - ۴۶).

ادامه دارد